



آفرین تارانتینو

ترجمه آذین مؤیدی

چگونه پس از پدیده‌هایی همچون سگدانی و داستان عامه‌پسند فیلمی می‌سازید؟ چگونه در ابعاد جهانی پرسروصدا باقی می‌مانید؟ چگونه در حالی که بر روی کار و آرزوهای تان تمرکز می‌کنید و هنگامی که نام تان، نشانی جهانی یا توتمی می‌شود، پاهای تان روی زمین می‌ماند؟ پاسخ همه این پرسش‌ها جکی براون، بازگشت زیبای کوئنتین تارانتینوست.

■ بیش از سه سال بین داستان عامه‌پسند و جکی براون فاصله وجود دارد. آیا احساس کردی که لازم است سروصدای اطراف داستان عامه‌پسند بخوابد؟

تارانتینو: داستان عامه‌پسند کاروانی از اشتباه‌ها، باورها و ناآگاهی‌ها را به دنبال داشت. مردم از روش‌هایی صحبت می‌کردند که اغلب به خود می‌گفتم: این روش‌ها هیچ ربطی به چگونگی زندگی کردن من نداشته‌اند. برای مثال می‌گفتند که من با کارهای درجه دوی متفاوت، پراکنده کاری می‌کنم. در حالی که احساس می‌کنم درست پس از داستان عامه‌پسند هیچ کاری انجام نداده‌ام. قبول دارم که در چندین فیلم بازی کرده‌ام ولی هر یک از این بازی‌ها فقط در یک روز فیلم‌برداری داشتند! پس از دریافت نخل طلای کن

گفت و گو

با

کوئنتین

تارانتینو

برای فیلم داستان عامه‌پسند، کاملاً درگیر تبلیغات، تقدیرها و گفت‌وگو در کشورهای مختلف بودم. همچنین در چهار اتاق حضور داشتم. همه این‌ها یک سال طول کشید. وانگهی من سینماگری نیستم که سالی یک فیلم بسازم. اگر یک سال یا بیش‌تر روی فیلمی کار کنم، پس از آن حداقل یک سال برای خودم می‌خواهم، برای این‌که فداهای دیگری را کشف کنم؛ برای این‌که روابطم را با دوستان و نزدیکانم عمیق‌تر کنم؛ و برای این‌که زندگی کنم. به لطف همین دوران است که کارم را تغذیه می‌کنم، دوباره ماده‌خام فراهم می‌سازم و در فیلم‌های آینده‌ام زندگی می‌کنم. در این سال مرخصی، در از غروب تا طلوع بربت دریگر حضور یافته‌ام. این فیلم برای من، در مقام بازیگر، تحولی بوده است، چون با آن دریاخته‌ام که به بازیگری علاقه دارم و مایلیم این جنبه را در آینده گسترش دهیم، ولی با پرسوناژهای غنی و نقش‌های محکم. آن‌گاه، پس از یک سال مرخصی، تصمیم گرفتم از کتاب کهنه‌المور لئونارد آبتاس کنم. این کار یک سال و هفت ماه را گرفت. باید با این کتاب کهنه مدتی بسر برد تا بالاخره بتوان آن را به خوبی درک کرد. پس خلاصه این سه سال به این شرح است: یک سال برای مشغولیت با داستان عامه‌پسند، یک سال برای زندگی کردن و اصلاح کردن خود و یک سال برای نوشتن جکی براون.

■ در این دوران، آیا از اجبار دنبال کردن فیلمی پدیده‌ای مانند داستان عامه‌پسند احساس ترس کرده‌ای؟

من هرگز نترسیده‌ام. من هرگز در توانایی‌هایم، در زمینه فیلم‌های نو تردید نکرده‌ام. برعکس باطناً می‌دانم که با صرف کمی وقت، چیز بدی نخواهد شد. رسانه‌های گروهی به این نقطه بی‌بازگشت رسیده‌اند که فقط می‌توانند از من نفرت داشته باشند. آن‌ها به خاطر سوء‌هاضمه مرا استفراغ کرده‌اند. نکته بسیار مهم در این مورد این‌که خودشان بیمار شده‌اند. من از آن‌ها هیچ نخواست‌ام و ادارشان هم نکرده‌ام که این همه مقاله را در مورد من بنویسند. خودشان آن قدر به زور مرا خورده‌اند که بیمار شده‌اند و مرا مسؤول همه چیز می‌دانند. در چنین شرایطی بهتر است منتظر شویم، فشار نیاوریم، بگذاریم کف فرو بنشینند و کارها جریان عادی خود را از سرگیرند. در دوران نوشتن و آماده کردن جکی براون خود

را کنار کشیدم؛ ارتباطم را با رسانه‌های گروهی قطع و همه مصاحبه‌ها را رد کردم. چون می‌خواستم همه توانم را روی این کار متمرکز کنم. با این همه، آن‌ها به نوشتن در مورد من ادامه دادند! «کوئنتین کجاست؟ او چه می‌کند؟...» من از فشار رسانه‌های گروهی آگاه بودم، ولی به خودم اعتماد داشتم. به ویژه، مطلقاً آرزوی تجاوز از داستان عامه‌پسند، و تمایل به بالا رفتن در این مسیر و فراتر رفتن از تصویر رسانه‌ای‌ام نداشتم. ابداً نمی‌خواستم دوباره در همان سطح داستان عامه‌پسند کار کنم. می‌خواستم چند پله پایین‌تر بیایم؛ روی داستانی متوسط کار کنم و روی شخصیت‌ها کار ژرف‌تری کنم: این، به احساس من و طغیان هنری عمیقی مربوط بود. بنابراین در ارتباط با تمایلاتم، خیلی آرام به فیلمی که می‌ساختم بسیار مطمئن بودم و ابداً مسأله دنباله داستان عامه‌پسند برایش مطرح نبود. آنچه آرام می‌داد، گفته‌های پرطمطراق کسانی بود که مدعی بودند من از ادامه دادن داستان عامه‌پسند می‌هراسم، زیرا نمی‌خواهم موفقیت آن محدود کند. یا خود گفتم، این‌گونه فکر کردن‌شان بدین خاطر است که فیلم‌های مرا به خوبی ندیده‌اند و از این کار من چیزی نفهمیده‌اند. می‌خواهم بگویم که در کار هنری از هیچ چیز نمی‌هراسم. اگر بخواهم از فلان چیز یا فلان روش فیلم بسازم، اگر بخواهم فلان بازیگر را انتخاب کنم، این کار را می‌کنم. به بقیه اهمیتی نمی‌دهم.

■ آیا فکر می‌کنی جکی براون تحسین‌های بسیار زیاد از روش تارانتینوی را از مسیر خود منحرف می‌کند و آیا فکر می‌کنید عده‌ای داستان عامه‌پسند را برای کوبیدن جکی براون به کار برند؟

□ این اجتناب ناپذیر است و من از آن آگاهم. در مقایسه با داستان عامه‌پسند، جکی براون فیلم دیگری است. این مرا متعجب نمی‌کند زیرا می‌دانم که کوله‌باری از فیلم‌های متفاوت دارم. موفقیت خارق‌العاده داستان عامه‌پسند نکته‌ای بسیار منفی به دنبال داشت: برخی افراد و برخی روزنامه‌نگاران به نتایج مشخص بزرگی در مورد من و کارم رسیدند. گویی تا آن زمان من شش یا هفت فیلم ساخته‌ام! داستان عامه‌پسند دومین کار بود. بسیار غیر منصفانه است که پس از دومین فیلم سینماگری، به او برجسب بزنند. به نظر می‌رسید مردم فراموش کرده‌اند که من سینماگری در آغاز

راهم. گمان می‌کنم با جکی براون این تصویر کمی روشن‌تر شود. شخصیت من از جنبه‌های متفاوتی تشکیل شده است و پس از دو فیلم هنوز فرصت نشان دادن بسیاری از جنبه‌ها را پیدا نکرده بودم. اگرچه سه فیلم من نقاط مشترکی با یکدیگر دارند، ولی من سینماگری از خانواده وودی آلن، اسپایک لی یا هال هارتلی نیستم که پشت سر هم فیلم‌هایی می‌سازند که از نظر موضوع، مکان و دنیا، به یکدیگر شباهت بسیار دارند.

■ از این دیدگاه، آیا شما به هاوارد هاوکز یکی از الگوهای تان، شباهت دارید؟

□ به هاوکز یا اسکورسیزی. او دارای نشانه و شیوه شناخته شده‌ای است، ولی هر یک از فیلم‌هایش چیزی خاص است. حال که من سه فیلم ساخته‌ام، می‌توان متوجه این نکته شد و همین حالا می‌توانم اعلام کنم که فیلم بعدی‌ام با جکی براون تفاوت خواهد داشت.

■ آیا کند بودن فیلم را از همان آغاز ساخت جکی براون در برنامه‌تان داشتید؟

□ هنگام نوشتن فیلم‌نامه اصلاً به ضرباهنگ کند و مدت زمان فکر نمی‌کردم. از جایی که بودم بسیار احساس رضایت می‌کردم. به قدری شخصیت‌ها مسحورم کرده بودند و به قدری غرق داستان بودم که به ضرباهنگ کلی فیلم، فکر نمی‌کردم؛ درست مانند بسیاری از رمان‌ها که در آغازشان با شخصیت‌های اصلی آشنا می‌شوند و با آن‌ها ارتباط برقرار می‌شود. فرض کنید فیلم خودرویی است که شخصیت‌ها پشت فرمان‌اند و روابط، روی صندلی عقب، مخفیانه برقرار می‌شوند. در آغاز، تماشاگر همراه با شخصیت‌ها جلو نشسته است.

وقتی، همان‌طور که گفتم، لازم است با آن‌ها آشنا شود، این آشنایی به طور سطحی در میان روابط یا اعمالی صورت نمی‌گیرد. او باید عمیقاً آن‌ها را بشناسد و با آن‌ها سروکله بزند. از این دیدگاه، الگوی من ریویراوست. در جکی براون به همان شیوه با شخصیت‌ها ارتباط می‌یابیم: با آن‌ها به بار می‌رویم، چند جرعه‌ای می‌نوشیم، تلویزیون تماشا می‌کنیم و با آن‌ها موسیقی گوش می‌دهیم. امیدوارم در پایان فیلم شخصیت‌ها را مانند دوستان قدیمی بشناسیم. این چیزی

است که در فیلم‌های هاوکز دوست دارم: از این‌که لحظه‌ای را با شخصیت‌ها بگذرانم، لذت می‌بری، چون دوست داشتنی، دل‌زنده و تماشایی و دوستانه‌اند که می‌توانی گردش خوبی با آن‌ها داشته باشی. در جکی براون، پس از یک ساعت، روابط جلو می‌آیند و فرمان فیلم را در دست می‌گیرند، ولی ناگهان روابط به قدری شدید و جذاب می‌شوند که نقش‌های اصلی و همه جزئیات شخصیت آن‌ها به خوبی شناخته می‌شوند. جکی براون، متفاوت با سگدانی یا داستان عامه‌پسند، نخست از شخصیت‌ها می‌گذرد.

■ آیا می‌دانی که با این فیلم کند در جهت مخالف سینمای حاکم امریکا، که بر پایه جلوه‌های ویژه، تدوین سریع، کنار گذاشتن دکوپاژ از پیش تعیین شده و فاصله‌های کانونی بلند بنا شده است، حرکت می‌کنی؟

□ کاملاً. ولی گمان می‌کنم همیشه عده‌ای هستند که به سینمای پیشین بپردازند. من تعداد زیادی از فیلم‌های دهه هفتاد را دوباره دیده‌ام. همیشه دیدنی و مناسب‌اند. هنگامی که بچه بودم، بعضی از این فیلم‌ها را پنج یا شش بار می‌دیدم و هرگز خسته نمی‌شدم. از ضرباهنگ و سرعتی صحبت می‌شود که برای جامعه جوانان امروزی ساخته شده است. ولی عده دیگری از مردم هم وجود دارند که از این معیار متفرند. مسأله این است که اغلب فقط جوانان مخاطب ما هستند. با جکی براون، روشن است که مخاطبم عده‌ای دیگرند. وضعیت من در مورد جکی براون به این صورت است: اگر تماشاگری به من بگوید که باید ضرباهنگ فیلم را تند می‌کردم، با پاسخی دندان‌شکن به او می‌گویم که او (تماشاگر) باید از سرعتش بکاهد.

■ یکی از زیباترین صحنه‌های فیلم، هنگامی است که ماکس (رابرت فورستر) برای نخستین بار، به خانه جکی (پام گریر) می‌رود، او برایش قهوه درست می‌کند و ... نه تنها به این خاطر که صحنه فوق‌العاده است، بلکه به این دلیل که مخالف آن چیزی است که در سگدانی و داستان عامه‌پسند انجام داده‌ای.

□ موقعی که پام گریر از حمام بیرون می‌آید و در را برای باب فورستر باز می‌کند، می‌توان گفت که حقیقتاً بیدار شده است. زیبایی او استاندارد شده و طبق مجله‌های مد نیست. ■ جکی براون از آن دسته فیلم‌هایی نیست که باید دوبار آن‌ها را

دید؟

□ من تلاش کرده‌ام فیلمی بسازم که همواره پایدار باشد. دوست دارم این فیلم را سه، چهار یا پنج بار طی پنج یا ده سال ببینند و با هر بار دیدن، آن را بهتر دریابند. این کاری است که من در مورد ریویراور کرده‌ام. به خاطر نمی‌آورم که چند بار آن را دیده‌ام، ولی فقط می‌دانم که هر بار علاقه‌ام به آن بیش‌تر شده است. گمان می‌کنم جکی براون بیش‌تر از دو فیلم دیگرم چنین شایستگی‌ای را داشته باشد. بسیاری از مردم سگدانی و داستان‌ها می‌پسند را چندین بار دیده‌اند. دوباره دیدن این فیلم‌ها مثل گوش کردن دوباره به آلبوم موسیقی است. بعضی جاهایش را دوست داریم، با بی‌دقتی، دسته جمعی و هنگام نوشیدن آن را نگاه می‌کنیم و بعد روی فلان صحنه مورد علاقه تمرکز می‌کنیم... در مورد جکی براون این گفته صادق نیست. گمان می‌کنم که از اول تا آخر آن را باید (دوباره) دید و کاملاً و با دقت در آن وارد شد. زیرا شخصیت‌ها و جریان فیلم ایجاب می‌کند و با هر بار دیدن، هیجان و احساسات بیش از پیش شدید و عمیق می‌شود.

■ در جکی براون، روابط سفیدپوستان و سیاه‌پوستان مشکل‌دار تصویر نشده‌است.

□ من به ریشه آفریقایی جکی یا اروپایی ماکس به صورت موضوعی اجتماعی پرداخته‌ام. زیرا رنگ پوست‌شان مطلقاً تأثیری بر داستان عشق و جاذبه آن‌ها برای یکدیگر ندارد. آن‌ها به قدری در نقشه، زیرکی، سن و ارتباط‌شان با زندگی هماهنگ‌اند که رنگ پوست‌شان کاملاً خارج از موضوع است.

■ سوء تفاهم‌هایی فرهنگی - نژادی از کلمه کاکاسیا^۳ پدید آمده است که در جکی براون بارها استفاده می‌شود. این لفظ می‌تواند بر اساس زمینه و شخص بیان‌کننده آن مفهوم‌های بسیار مختلفی داشته باشد. □ سیاهان بین خودشان مدام از این لفظ استفاده می‌کنند. من هنگام نوشتن شخصیت‌ها و گفت‌وگوها تلاش می‌کنم تا حد ممکن آن‌ها را حقیقی کنم. و تضمین می‌کنم که شخصیت‌هایم حقیقی‌اند و رفتارشان و زبان‌شان دقیقاً با آنچه هستند، ارتباط دارد. آردل به خاطر فرهنگش است که اصطلاح کاکاسیا را به کار می‌برد. این حقیقت دارد که عده زیادی از سیاهان امریکایی روزانه هزار بار از این اصطلاح

استفاده می‌کنند. آردل یکی از آن‌هاست. از زبان او این اصطلاح اصلاً مفهوم نژادپرستانه ندارد. هنگامی که آردل لویی‌زرا کاکاسیای من می‌خواند، این عبارت تعارف خوبی است، یعنی «برادرم». من در تمامی فیلم‌هایم با واژه‌ها، کیفیت آوایی آن‌ها و معنای دوگانه‌شان بازی می‌کنم. من رقص زبان را دوست دارم. و در این فیلم می‌توان گفت که با واژه کاکاسیا می‌رقصیم.

■ از استفاده متبهرانه و ماهرانه شما از موسیقی سخن گفته می‌شود. ولی آیا موسیقی حقیقی فیلم‌های‌تان، گفت‌وگوهایش نیست؟ وانگهی، گفته می‌شود که پیوند شما با ساموئل جکسن قابل مقایسه با رابطه آهنگساز و خواننده است. تو برای ساموئل جکسن، مانند نرمن و تیفیلد در مقابل ماروین گی هستی.

□ تشابه عالی‌ای است. معمولاً هنگامی که در مورد ساموئل و من پرسش‌هایی مطرح می‌کنند، ما را همیشه با زوج دنیرو - اسکورسیزی مقایسه می‌کنند. گمان می‌کنم هیچ کسی به خوبی و با مزگی سام، گفت‌وگوهای مرا ادا نمی‌کند. بازیگران دیگر هم فوق‌العاده‌اند، ولی سام فقط به خوب بودن اکتفا نمی‌کند. او آهنگ گفت‌وگوهای مرا می‌گیرد و به تماشاگر منعکس می‌کند. کلام سیاه، آهنگ دارد و هنگامی که سام جمله‌های مرا می‌گوید گویی آواز می‌خواند. روزی به او گفتم: «سام، هیچ‌کس آهنگ گفت‌وگوهای مرا به خوبی تو اجرا نمی‌کند.» او در پاسخ، به تعارف گفت: «کوئنتین، هیچ‌کس به خوبی تو آهنگ نمی‌نویسد.»

■ آیا برای ضدیت با پرگویی ساموئل جکسن است که به دنیرو شخصیتی کم حرف داده‌ای؟

□ مطلقاً. من کاردنیرو را، با ظرافتی باور نکردنی، دلپذیر یافتم؛ صادقانه و بی‌اغراق دنیرو هنگامی که قرار است در عمق پرسوناژی کار کند، بهترین، مص‌ترین و دقیق‌ترین است. هنگامی که در پوسته شخصیتی قرار می‌گیرد، تا انتها می‌رود... هنگامی که تلفنی در مورد این نقش با او صحبت کردم، بلافاصله از من پرسید: «او چه کفشی می‌پوشد؟» ما حقیقتاً برای ساختن لوئیز با یکدیگر همکاری بسیار نزدیکی داشتیم.

■ آیا اکنون که وارد جنبه دیگری شده‌ای، هنوز هم تماشاگر پرشوری باقی مانده‌ای؟

□ بله. ولی الان کمتر از پیش به سینما می‌روم. باید بگویم که پیش از این، تقریباً تمام کارم سینما رفتن بود. اکنون، برای کشف در زمینه‌های دیگر مانند ورزش و مطالعه و قلم را صرف می‌کنم. ولی هنوز هم عاشق سینما هستم. جمع‌آوری نسخه‌های ۱۶ و ۳۵ میلی‌متری فیلم‌های قدیمی را آغاز کرده‌ام. فکر می‌کنم این کار برای چند سال آینده و قلم را پر کند. با مزه است، مردم اغلب می‌پرسند که نظرم در مورد تکنولوژی جدید چیست و یا این که آیا وسیله جدید را خریده‌ام ... و من در جهت خلاف آن‌ها قرار دارم. من در دنیای پروژکتورهای ۱۶ میلی‌متری و تاریخ سینما غوطه‌ورم. □

※ nigger = کاکا سیاه

